

موضوع: الحجج العقلانية / الظواهر / النهی

مقصود از «ماده‌ی نهی» چیست؟ واژه‌ی «ماده» سه کاربرد دارد:

معنای نخست، ماده در برابر صیغه نهی است. منظور از «ماده‌ی نهی» خودِ ماده‌ی «ن، ه ی» است که در قالب صیغه‌های مختلف برده می‌شود. در اینجا «ماده» شامل صیغه‌های مختلف می‌شود، مانند: «نهی»، «ینهی» و «أنهی». در علم اصول از این موارد به «ماده‌ی نهی» تعبیر می‌شود، برخلاف ادبیات و علم نحو که به آن صیغه می‌گویند.

«صیغه‌ی نهی» عبارت است از هیئت «لا تَفْعَل». این صیغه گاهی بر ماده‌ی نهی وارد می‌شود، مانند «لا تَنْهَى» (نهی نکن) که در آن صیغه‌ی نهی بر ماده‌ی نهی عارض شده است، یا «وَلْتَنْهَى» (باید تو نهی کنی) که صیغه‌ی امر بر ماده‌ی نهی وارد شده است. همچنین ملحقات به «لا تفعل» مانند «إِيَّاكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا» نیز همین حکم را دارند. بنابراین، صیغه‌ی نهی بر مطلق مواد عارض می‌شود؛ چه ماده‌ی «لا تَجْلِس»، «لا تَقْعُد»، «لا تَقُمْ» و «لا تَأْكُل» باشد و چه یکی از آن‌ها خودِ ماده‌ی نهی باشد مانند «لا تَنْهَى». بنابراین صیغه بر همه‌ی مواد عارض می‌شود. در مقابل، منظور از «ماده‌ی نهی» در اینجا آن صیغه‌ای است که بر خودِ این ماده‌ی «ن، ه ی» عارض شده باشد. پس ماده‌ی نهی در اینجا همان صیغه‌ی از جهت نحوی است، اما چون اختصاص به این ماده دارد، از آن به «ماده‌ی نهی» تعبیر می‌شود. لذا آیاتی که به آن استشهاد می‌کنند، دارای صیغه هستند اما صیغه در ماده‌ی نهی به کار رفته است.

در خصوص اصطلاح علم نحو باید گفت که آن‌ها به مطلقِ هیئتی که بر ماده عارض می‌شود «صیغه» می‌گویند، اما در اینجا از صیغه‌ی مخصوص به ماده‌ی نهی، به «ماده‌ی نهی» تعبیر می‌شود. اگر پرسیده شود که در لغت کدام را معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم ماده‌ی نهی را. اما اگر آن صیغه خودِ هیئت «لا تَفْعَل» باشد، مقصود غیر از ماده‌ی نهی است. ماده‌ی نهی شامل صیغه‌های مختلفی است که بر ماده‌ی «ن، ه ی» عارض می‌شود، مانند صیغه‌ی مضارع، ماضی، فاعل و مفعول؛ از همه این‌ها به «ماده‌ی نهی» تعبیر می‌شود. در مقابل این ماده، «صیغه» قرار دارد که مقصود از آن صیغه‌ی «لا تَفْعَل» است. این «لا تَفْعَل» چه بر سرِ ماده‌ی نهی بیاید (مانند «لا تَنْهَى») و چه بر سرِ هزاران ماده‌ی دیگر بیاید، تفاوتی ندارد.

پس ما یک ماده داریم و یک صیغه. صیغه همان «لا تَفْعَل» و ملحقات آن است (صیغه‌ی نهی)، و ماده یعنی انواع هیئاتی که بر ماده‌ی نهی عارض می‌شوند، غیر از هیئتِ نهی. در مورد «لا تَنْهَى» نیز به آن ماده نمی‌گویند، بلکه به آن «صیغه‌ی نهی» اطلاق می‌شود.

معنای دوم ماده که در علم اصول و در بحث مشتق مطرح می‌شود، این است که ماده عبارت است از حروفِ اصلی خودِ مشتق. مثلاً در «قائم» حروف «ق، و، م» ماده است، یا در «جالس»، «يجلس» و «اجلس» ماده‌ی آن‌ها «جَلَسَ» است؛ یعنی آن حروفِ اصلی مجرد که هنوز هیچ صیغه‌ای بر آن‌ها عارض نشده است.

معنای دیگر ماده در همان بحث مشتق، «نفسِ قابلیت» است؛ یعنی فارغ از حروف، یک چیزی وجود دارد که جنبه‌ی «قابل» دارد و صیغه‌های مشتق بر آن عارض می‌شوند. این تصویری است که امام راحل (ره) ارائه کرده‌اند و فرموده‌اند: «مجرد التهيؤ لعروض الهيئة» (صرف آمادگی برای پذیرش هیئت). ما در آنجا به ایشان اشکال کردیم که مجرد عروض هیئت اصلاً از مقوله‌ی الفاظ نیست و در حیطه دلالات نمی‌گنجد و نباید آن را ماده نامید. ماده همان حروفِ اصلی پیش از عروض صیغه‌های مختلف است

موضوع بحث ما اکنون، ماده به معنای اول است (یعنی ماده در برابر صیغه).

ماده‌ی نهی یک مسئله اصولی است، وجه ارتباط آن این است که ما به دنبال تعیین ظهور هستیم. این صیغه‌های مختلفی که بر ریشه‌ی «ن، ه، ی» عارض می‌شود و در کتاب و سنت آمده است، آیا بدون هیچ قرینه‌ای ظهور در حرمت دارد یا خیر؟ ماده‌ی نهی در آیات و روایات بسیاری آمده است (مانند «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ ...»^۱ و «أَوْ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا»^۲). در علم اصول بحث می‌شود که آیا این ماده‌ی نهی اگر در هر صیغه، روایت یا آیه‌ای بیاید و قرینه‌ای نباشد، آیا خودبه‌خود ظهور در حرمت دارد؟

در پاسخ به این اشکال که شاید این بحث لغوی باشد و چرا وارد اصول شده است، باید گفت بله می‌تواند جنبه لغوی هم داشته باشد، اما همان‌طور که در «کفایة الاصول» آمده است: «تداخلُ فی الغرض یدخلُها فی العلمین» (تداخل در هدف، مسئله را در دو علم وارد می‌کند). من این مطلب را مفصلاً در کتاب «بدایع البحوث» و جاهای دیگر بیان کرده‌ام و می‌توانید مراجعه کنید. چون ماده‌ی نهی و صیغه‌های آن در آیات و روایات کثیره آمده است، بحث از آن اصولی می‌شود. گفته‌اند خود ماده‌ی نهی حقیقتِ وضعی در «زجر عن الفعل» (بازداشتن از کار) دارد. پیشینیان می‌گفتند معنای آن «طلبُ التَّرك» است، اما چون این معنا

^۱ - سوره ممتحنه، آیه ۸

^۲ - سوره حشر، آیه ۷

مرکب است (از طلب و ترک)، گفتند «حقیقه فی الزجر». «طلب ترک» لازمه ی زجر است. وقتی می گوید «زجر عن الفعل»، مفهومش این است که آن را ترک کن.

به عبارت دیگر، طلب ترک مدلول التزامی و لازم یّین به معنای اخص برای زجر است؛ زیرا واسطه ای بین زجر از فعل و طلب ترک وجود ندارد.

علت اینکه قدما تعبیر را تغییر دادند این بود که خواستند بساطت را حفظ کنند؛ همان طور که در تعریف امر گفته بودند: «طلب الفعل مع المنع من الترك»، در اینجا خواستند بگویند: «منع الفعل مع طلب الترك».

برخی دیگر گفته اند ماهیت و حقیقت نهی چیزی جز «طلب کف نفس» از آن فعل نیست. دلیل استفاده از تعبیر «کف نفس» به خاطر معنای «عن» بود؛ گفتند وقتی مولی نهی می کند، می خواهد مخاطب انجام ندهد؛ یعنی خودنگهداری و امساک کند و نفسش را از ارتکاب آن باز دارد. پس حقیقت نهی عبارت است از «طلب کف نفس از فعل».

این طلب کف نفس از فعل، یک امر وجودی است. وقتی حقیقت نهی امری وجودی شد، اشکالی پیش می آید و آن اینکه دیگر سریانی در جمیع افراد ندارد. طبیعت کف نفس به عنوان یک امر وجودی، با یک بار کف نفس هم تحقق پیدا می کند؛ یعنی اگر کسی یک گناه را در عمرش یک بار انجام ندهد، این کف نفس را انجام داده است، زیرا «الحق ان الطبیعی یوجد بوجود بعض افراد». بنابراین با یک بار انجام ندادن، امثال حاصل شده است. این اشکال مطرح شد که نهی برای افاده ی سریان نیاز به ادات عموم و اطلاق دارد، همان طور که امر نیاز دارد.

در پاسخ به این اشکال گفتیم: حقیقت و ماهیت «کف النفس عن الفعل»، یعنی «اعدام طبیعی»؛ زیرا متعلق این کف نفس خود طبیعی است. وقتی بنا شد از این طبیعی کف نفس کنید، اگر حتی یک بار آن را انجام دهید، از آن طبیعی را کف نفس نکرده اید. بنابراین، «کف نفس از طبیعی» محقق نمی شود مگر با اعدام آن طبیعی، و «اعدام طبیعی» محقق نمی شود مگر به ترک جمیع افرادش. پس این اشکال کلاً منتفی است.

اگر گفته شود ترک مقدور نیست (چون برخی گفته اند ترک امری عدمی است و عدم خودش باقی است و تحصیل حاصل است)، دو پاسخ داده شده است:

اول اینکه اینجا بحث کف نفس است و کف نفس فعل مقدور انسان است.

پاسخ دوم اینکه قدرت دو لبه دارد: یکی ترک و یکی فعل. اگر بگویید ترک افعال مقدور نیست، پس فعلش هم نباید مقدور باشد، در حالی که فعل مقدور است و «كُلُّ مَا يُقَدَّرُ عَلَىٰ فِعْلِهِ يُقَدَّرُ عَلَىٰ تَرْكِهِ». بنابراین نباید خلاف وجدان سخن گفت که ترک عدمی و از قدرت بشر خارج است.

سید امام (ره) اشکالی به صاحب کفایه وارد کرده‌اند. صاحب کفایه فرموده بود: «الظاهر أن النهي بمادته وصيغته في الدلالة على الطلب، مثل الأمر بمادته وصيغته، غير أن متعلق الطلب في أحدهما الوجود، وفي الآخر العدم، فيعتبر فيه ما استظهرنا اعتباره فيه بلا تفاوت أصلاً، نعم يختص النهي بخلاف، وهو: إن متعلق الطلب فيه، هل هو الكف، أو مجرد الترك وأن لا يفعل؟ والظاهر هو الثاني. وتوهم أن الترك ومجرد أن لا يفعل خارج عن تحت الاختيار، فلا يصح أن يتعلق به البعث والطلب، فاسد، فإن الترك أيضاً يكون مقدوراً، وإلا لما كان الفعل مقدوراً وصادراً بالإرادة والاختيار، وكون العدم الازلي لا بالاختيار، لا يوجب أن يكون بحسب البقاء والاستمرار الذي يكون بحسبه محلاً للتكليف».^۳

امام در اینجا اشکال کردند که «عدم» را نمی‌توان متعلق طلب دانست، زیرا عدم اختیاری نیست. ایشان فرمودند متعلق طلب در نهی آیا کف نفس است یا مجرد ترک (أن لا يفعل)؟ و فرمودند ظاهر دومی است (مجرد ترک). امام بر این باور بودند که به «ترک» نگوئید، چون ترک عدمی است.

ولیکن این اشکال چندان وارد نیست، زیرا تعبیر «أن لا يفعل» آمده است، یعنی ترک به معنای انجام ندادن. همان‌طور که «يفعل» اختیاری است، «أن لا يفعل» نیز اختیاری است. پس این ترک یک ترک خاص و عدم مضاف است، نه آن عدم مطلق که در تاریکستان عدم و خارج از اختیار بشر باشد.

علی‌ای حال، «كف نفس از فعل» یا «ترك الفعل» (که هر دو به یک معناست) یا به معنای «إعدام طبعی» است (در جایی که این طبعی مسبوق به وجود بوده و تا نهی آمد، آن را اعدام می‌کنید) و یا به معنای «إبقاء على العدم» است (در جایی که مسبوق به عدم بوده است). درست است که آن عدم ازلی به اختیار انسان نیست، اما کلام اینجا است که از لحظه‌ای که نهی متوجه انسان شد، چون مشتهیات بشر است و انسان می‌خواهد به آن رو کند، باید جلوی خود را بگیرد. اینکه می‌گویند «إبقاء على العدم» کند، یعنی آن را ایجاد نکند؛ به این معنا که ترک ایجادش کند.

^۳ کفایة الأصول - ط آل البيت، الآخوند الخراساني، ج ۱، ص ۱۴۹.

حقیقت ماده‌ی نهی در «زجر الزامی» است. ادله‌ی ظهور ماده‌ی نهی در تحریم و نهی الزامی (نه کراهت غیر الزامی) عبارت‌اند از:

اولاً «تبادر»؛ وقتی مولایی از موضع استعلاء نهی می‌کند، اولین معنایی که به ذهن متبادر می‌شود تحریم است.

ثانیاً «قرینه‌ی عقلی»؛ اگرچه در مولای عرفی ممکن است متفاوت باشد، اما در اینجا که بحث بر سر اوامر و نواهی شارع است و علم اصول برای آن تدوین شده، عقل حکم به لزوم امتثال می‌کند، همان‌طور که در امر چنین حکمی دارد. این قرینه‌ی عقلی به نهی ظهور در الزام می‌دهد؛ زیرا عقل اطاعت مولی را در نواهی لازم می‌داند.

دلیل دیگر استشهاد به آیه شریفه «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»^۴ است. وقتی از آن نهی طغیان کردند، به آن‌ها گفته شد بوزینگان رانده شده باشید و مسخ شدند. این نشان می‌دهد امتثال نهی واجب بوده و مخالفت آن استحقاق عقوبت داشته است (زیرا مسخ شدند). البته پاسخ داده‌اند که خود عقوبت ذکر شده در آیه ممکن است قرینه باشد که نهی در اینجا به معنای حرمت است.

آیه‌ی دوم که استدلال به آن تام است، این آیه شریفه است: «وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَأَنْتَهُوا»^۵. در این آیه «نَهَاكُم» ماده‌ی نهی است. معنایش این است که هر نهیی که از رسول صادر شد، واجب است از آن تبعیت کنید، زیرا «فَأَنْتَهُوا» صیغه‌ی امر است و صیغه امر ظهور در وجوب دارد. همین آیه اثبات می‌کند که ماده‌ی نهی خود دلالت و ظهور در تحریم دارد و اتباعش واجب است. اگر گفته شود که شاید این عبارت اخبار از صیغه‌ی نهی باشد، پاسخ این است که بله، اخبار از صیغه‌ی نهی است، اما خود عبارت «وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ» که کلمه‌ی «نَهَاكُم» را دارد، ماده است. درست است که از آن صیغه‌ی واقعی خبر می‌دهد، اما دالّ در مقام اثبات در اینجا صیغه نیست، بلکه ماده است.

^۴ - سوره اعراف، آیه ۱۶۶

^۵ - سوره حشر، آیه ۷